

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیلی دیگر برای «حق التألیف»

تا اینجا چند دلیل برای مسأله «حق التألیف» عنوان کردیم، که برخی ادله مورد قبول واقع شد و در برخی از آنها مناقشه کردیم. چند دلیل دیگر در اینجا مطرح شده است. یکی دیگر از ادله؛ تمسك به ادله حرمت سرقت و حرمت غصب است.

به این بیان که اگر کسی کتاب دیگری را بدون اجازه تکثیر کند، این عنوان غصب را دارد، و یا بالاتر؛ عنوان سرقت را دارد، و غصب و سرقت هم در شریعت حرام شده است. پس در اینجا می‌گوییم کسی که این کار را انجام بدهد، مرتکب حرام شده است.

نقد استدلال

براین دلیل چند اشکال وارد است؛

اشکال اول: مسأله غصب یا سرقت در جایی است که مالیت یک شیء یا حق بودن يك حق ثابت باشد، آنگاه اگر کسی تعدی کند یا رعایت نکند، عنوان سرقت یا غصب را دارد. اما جایی که هنوز حق بودن یا مال بودن معلوم نیست نمی‌توان به این ادله استناد کرد. بعبارة آخری با خود این ادله نمی‌توان حق بودن یا مال بودن يك شیء را اثبات کنیم، بلکه قبلاً باید مالیتش روشن باشد تا اگر دیگری بدون اذن مالك در آن تصرف کرد بگوییم **هذا غصبٌ و هذا حرامٌ**. برای غصب چند تعریف بین فقهاء وجود دارد؛ یکی از تعاریفش همین است «**الاستيلاء على مال الغير عدواناً**»، اینجا ما اصلاً نمی‌دانیم این «حق التألیف» آیا مال مؤلف هست یا مال مؤلف نیست؟

اشکال دوم: عنوان سرقت – گر چه امروزه رایج شده و از آن به سرقت‌های ادبی تعبیر می‌کنند، مثلاً اگر کسی از روی کتب دیگران کتابی را بنویسد، می‌گویند سرقت ادبی انجام داده، یا اگر کسی کتابی را تألیف کرده دیگری این کتاب را تکثیر کند و خودش استفاده کند این هم از مصادیق سرقت‌های ادبی است اما این – يك لفظی است که شایع و رایج است اما آن مفهوم فقهی سرقت بر آن صادق نیست. آن مفهوم فقهی سرقت که یکی از محرمات است و برای حد سارق هم شرایط خاصی ذکر می‌شود، در اینجا صادق نیست و اگر کسی هم تعبیر می‌کند از باب مسامحه است. این تعبیری که در کلمات می‌شود نباید ما را به اشتباه بیاندارد.

اگر دیگران نسبت به «حق التألیف» گفتند که اگر دیگری بدون اجازه صاحبش برداشت، عنوان سرقت را دارد و ما می‌دانیم

سرقت یکی از گناهان کبیره است و بر فرض اینکه اگر شخصی «حق التألیف» دیگری را رعایت نکرد حرام هم باشد، از کجا می‌گوییم یکی از گناهان کبیره است؟ درما نحن فيه مجرد تعبیر به سرقت، ما را به اشتباه نیندازد که بگوییم این حرام است. بلکه اینجا صدق سرقت و صدق غصب برای ما مشکوک است، لذا نمی‌توان به این ادله تمسک کرد.

مهمترین دلیلی که در اینجا ممکن است اقامه بشود عقل است و برای این عقل بیان‌های متعدد و تقریرهای متعدد است يك بيان این است که اینجا اگر کسی بیاید تألیف دیگری را بدون اذن او انتشار بدهد این ظلم است و قبح ظلم از احکام اولیه عقلیه است کاری به سرقت و غصب ندارد این ظلم است، اگر کسی بیاید کتاب کسی را بدون اجازه او بردارد منتشر بکند یا بفروشد، یا حتی بیاید مطلبی را بدون اجازه او از کتاب او نقل بکند یا يك چیزی یکنامی که برای کسی اختصاص دارد دیگری بردارد آن نام را بردارد، مثلاً الان يك نامی در يك شرکت غذایی شهرت پیدا کرده است حالا دیگری بخواهد از شهرت او استفاده بکند بیاید همان نام را برای مواد خودش قرار بدهد این از مصادیق ظلم است تا اینجا را عقل نمی‌گوید تا اینجا را خود عرف و عقلا می‌گویند که از مصادیق ظلم است و عقل ظلم را قبیح می‌داند و کل ما حکم به العقل حکم به الشرع شارع هم باید این را قبیح بداند این يك بيان برای دلیل عقلی که به نظر ما این بیان هیچ اشکالی برایش وارد نیست.

کسی که بیاید تألیف دیگری را بدون نظر او بردارد و تکثیر بکند ظلم است ببینید در باب ظلم لازم نیست که يك چیزی مال کسی باشد تا ما بگوییم اول مال بودنش را اثبات بکنیم در باب ظلم حتی لازم نیست که چیزی ملك باشد برای کسی تا بگوییم اول ملکیت این را شما اثبات بکنید در باب ظلم همین مقدار که يك چیزی حق برای دیگری است عدم رعایت حق می‌شود ظلم آن وقت ما گاهی اوقات يك جا برای مان روشن است که هذا حق بعد که حق بودنش روشن است می‌گوییم پس تعدی به او عدم رعایت او ظلم است و ظلم هم قبیح است.

اما گاهی از این طرف می‌توانیم استکشاف بکنیم، در يك موردی عرف می‌گوید اگر چنین عملی انجام دادی ظلم است ما کشف از این می‌کنیم که در اینجا يك حقی وجود دارد در بسیاری از استدلالات گذشته ما به این مشکل بر می‌خوریم که اول باید حق بودن را اثبات بکنیم اول مال بودن را باید اثبات بکنیم مثلاً خود غصب می‌گوییم اول باید مال بودنش را اثبات بکنیم تا ادله غصب بیاید اما در تمسک به دلیل ظلم می‌گوییم همین مقدار که عرف در اینجا عدم رعایت این را ظلم می‌داند کشف از این می‌کند که این حق است و ظلم عقلاً قبیح است پس عقل در اینجا حکم می‌کند که رعایت حق التألیف لازم است رعایت حق اختصاص لازم است تمام اینها رعایتش لازم است. به نظر ما این دلیل و با این دلیل عقلی با این بیان هیچ اشکالی از اشکالاتی که بر ادله دیگر وارد بود بر این دلیل وارد نیست این يك بيان.

بیان دوم دلیل عقلی این است کاری به ظلم ندارد در این بیان، عقل می‌گوید هر انسانی نسبت به کارهای خودش اولویت دارد، اگر يك انسانی امروز يك غذایی را درست کرد يك انسانی يك ساختمانی را درست کرد يك انسانی يك محل کوچکی درست کرد عقل می‌گوید این انسان نسبت به انسان‌های دیگر اولی است می‌آییم بگوییم همانطوری که عقل نسبت به خود کار اولویت را قایل است نسبت به نتایج کار هم اولویت را قایل است یعنی اگر يك کسی يك کتابی را نوشت نتیجه و اثری که بر این کتاب مترتب است این است که می‌توانند این کتاب را چاپ بکنند در هزار نسخه و سودی بدست بیاورد می‌گوییم عقل می‌گوید اینجا صاحب این کتاب نسبت به این از دیگران اولی است.

بیاایم این اولویت را بگوییم عقل ادراک می‌کند عقل می‌گوید اولویت دارد. اگر ما چنین مطلبی را قبول کردیم که بگوییم عقل همانطوری که انسان را نسبت به سایر کارهای خودش اولی می‌داند در نتایج کار خودش هم اولی می‌داند اگر چنین حکمی داشته باشیم اینجا باز مسأله تمام می‌شود برخی گفته‌اند ما اولی اش را قبول داریم یعنی اگر انسان يك کاری را انجام داد عقل اولویت در این مرحله را قبول می‌کند می‌گوید انسان نسبت به عملی که انجام داده از دیگران اولی است اما نسبت به آثار اول الکلام است ما قبول نداریم بگوییم این کار ما اثری دارد عقل بگوید که نسبت به این اثر هم اولویت دارد به نظر ما این تفکیک تفکیک درستی نیست عقل فرقی نمی‌گذارد ملاک این است که این مربوط به این شخص است عقل می‌گوید اگر يك کاری را انسان انجام

داد چون صادر از این شخص شده است این شخص نسبت به دیگران به این اولویت دارد همین ملاک در آثار هم وجود دارد اگر کار انسان يك آثار داشت باز حق و اولویت را قایل است، این دو تا بیان برای دلیل عقلی.

اما بیان سوم، بیان سوم برای دلیل عقلی که در خیلی از موارد فقه هم به این بیان سوم استدلال می‌شود این است که بیاییم بگوییم عقل حفظ نظام اجتماعی بشر را لازم می‌داند و آنچه که موجب اختلاف نظام بشری هست را قبیح می‌داند این مسأله حفظ نظام در خیلی از موارد فقه ما هست تمام واجبات کفایی را ملاکش حفظ نظام است ما وقتی می‌گوییم طبابت واجب کفایی است بقالی واجب کفایی است مهندسی واجب کفایی است طلبگی واجب کفایی است برای این است که نظام بشری متقوم بر این امور است و عقل حفظ این نظام بشری را لازم و اختلال نظام را قبیح می‌داند. حالا يك مواردی که در فقه به این دلیل استدلال شده است من اشاره بکنم به آن موارد. از جمله موارد در بحث قضاست برای مشروعیت قضا اینکه بالاخره اگر دو نفر اختلاف پیدا کردند اینها باید بروند سراغ يك نفر او قاضی بین این دو نفر باشد، بگوییم که آقا اگر قضا مشروعیت نداشته باشد اختلاف نظام لازم می‌آید یکی از ادله‌اش این است همه باهم دعوا می‌کنند هیچ کس هم فصل خصومت نکند نزاع را حل نکند اختلال نظام لازم می‌آید اختلال نظام عقلاً قبیح است، این يك.

در باب اجتهاد و تقلید شما ببینید ما هم خواندیم در اوایل بحث اجتهاد و تقلید اگر کسی بگوید من نه می‌روم درس بخوانم مجتهد بشوم و نه می‌روم تقلید بکنم همه می‌گویند پس تو باید احتیاط بکنی، اما این احتیاط را تا کجا اجازه می‌دهند تا جایی که موجب اختلال نظام نشود اگر بخواهد احتیاط موجب اختلال نظام بشود امروز همه بگوییم من نمی‌دانم این بایعی که دارد مال را می‌فروشد مال او است احتیاط کنم از او نخرم از این نخرم اینها همه اختلال نظام می‌شود یا اگر کسی احتیاط بکند در هر موردی که احتمالاتی می‌دهد بخواهد احتیاط کند که باید دست از کار و کسب بردارد دائماً در خانه مشغول احتیاط باشد، احتیاط مطلوب است تا مادامیکه منجر به اختلال نظام نشود این دو.

در همین باب حدود وقتی می‌رسند به حد سرقت و اینها می‌گویند اجرای حدود در جامعه اسلامی لازم است چون اگر اجرای حدود نشود اختلال نظام به وجود می‌آید حالا يك وقتی است که ما دلیل تعبدی هم داریم شارع گفته تعطیل حدود جایز نیست اگر کسی حد را تعطیل کرد يك حرامی را مرتکب شده است غیر از آن دلیل شرعی می‌گویند آقا دلیل عقلی داریم عقل مستقل می‌گوید اگر اجرای حدود نشود اختلال نظام به وجود می‌آید این سه.

ما در دلیل انسداد اگر یادتان باشد آنجا می‌گویند در فرض اینکه ما باب علم را مسدود بدانیم اگر بگوییم ظن مطلق اعتبار ندارد باز اختلال نظام لازم می‌آید يك عبارتی امام (رضون الله علیه) در کتاب البیع دارند در باب حکومت اسلامی و حکومت فقیه ایشان یکی از راههایی که حکومت فقیه را با آن تثبیت می‌کنند همین است می‌فرمایند مع ان حفظ النظام من الواجبات الاکیده و اختلال امور المسلمین من الامور المبعوضه - اختلال امور مسلمین از امور مبعوضه است البته این اختصاص به امور مسلمین ندارد اختلال امور از امور مبعوضه است امور همه به هم می‌خورد و تشدد پیدا بکند لذا فقیه به حکم به عقل به وجوب حفظ نظام باید حکومت را تصدی بکند.

باز از موارد دیگر که بعضی از فقهاء گفته‌اند در باب امر به معروف و نهی از منکر است عقل مستقل حکم می‌کند به اینکه اگر انسان دید در جامعه منکر واقع می‌شود اگر جلویش را نگیرد موجب اختلال نظام به وجود می‌آید هر کسی بخواهد دروغ بگوید هر کسی بخواهد تهمت بزند هر کسی بخواهد دزدی بکند هر کسی بخواهد زنا بکند اختلال نظام به وجود می‌آید.

یکی از ادله امر به معروف و نهی از منکر همین مسأله قبح ایجاد اختلال نظام است. و مواردی دیگری که اگر خودتان مراجعه داشته باشید در فقه فقهاء مسأله حفظ نظام بشری و قبح اختلال نظام را بعنوان يك دلیل عقلی مستقل در مواردی از فقه آورده است ما در اینجا می‌گوییم با توجه اینکه این مسأله کتاب يك امر شایع و فراوانی است حالا اگر هر کسی کتابی را بنویسد و

دیگری بخواهد چاپ و منتشر بکند یا بالاتر از کتاب آنچه که امروز حضور بیشتر دارد همین نرم افزارهاست، هر کسی بردارد نرم افزار را تکثیر بکند و بهم بزند يك فیلمی واقع می‌شود.

من تصادفاً دیشب داشتم از تلویزیون کسی بود که در مسائل دفاع مقدس کارهایی کرده بود می‌گوید فیلمی را که من درست کردم این را آمدند از رویش تکثیر و پخش کردند صریحاً میگویند ما راضی به این کار نیستیم و استدلال هم می‌کند که ما این مقدار مخارجی کردیم باید این فروش پیدا کند مخارج ما تأمین بشود. حالا اگر این نسبت به همه واقع بشود يك کسی زحمت بکشد ده سال کتاب بنویسد ده سال يك فیلمی را درست بکند ده سال یا بیشتر تا يك چیزی گرد آوری بشود حالا يك آقای بخواهد با تکثیر تمام استفاده‌اش را ببرد این اختلال نظام لازم می‌آید و اگر در زمان ما هم خیلی مشهود نباشد همینطور که برویم در آینده این لازم می‌آید بیایم از این راه وارد بشویم بگوییم عقل اختلال نظام را قبیح می‌داند عدم رعایت اینها موجب اختلال نظام است پس رعایت اینها لازم می‌شود.

این دلیل عقلی هم از سیره عقلانی که قبلاً خواندیم بسیار قوی‌تر است، حالا چند نکته دیگری هم اینجا وجود دارد که عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.